

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید
۲۳ جولای ۲۰۱۷

عرایضی خدمت جناب سیستانی صاحب!

تبصره شما محترم را خواندم. از نظر نیک تان در مورد مطالب شامل مقاله ای که من نوشته بودم، مشکورم. سلامتی شما را نیز آرزو دارم. باور کنید آن مقاله به مقصد رضایت و شادی یا نارضایتی و تکدر خاطر هیچ انسانی و خالی کردن عقده یا از این قبیل مطالب نوشته نشده بود.

چون کسی از میان هموطنان عزیز ما آغاز مصیبت های موجود ما را کودتای بیست و شش سرطان معرفی نموده بود، بدون این که آن ها را در لا به لای وقایع تاریخی و در نتیجه یک سلسله واقعاتی های دیگر، به شمول کم کاری یا بی اعتنائی یک تعداد از سردمداران گذشته کشور و رقابت ها برای رسیدن به قدرت و مکنات و ترجیح دادن منافع شخصی و فامیلی و قومی به منافع همگانی و ملی و از این قبیل سخنان جست و جو کند، من ناگزیر شدم، با آن که می دانم برای برخی از دوستان بسیار عزیز ابراز این حقایق بسیار ناگوار است، آن مقاله را بنویسم. عقیده من همواره این بوده است که حقیقت را باید گفت. من با این نظر "شکسپیر" صد در صد موافقم که کسی انسان واقعی است که جرأت گفتن واقعیت را داشته باشد.

اگر جوانان ما محله "مرادخانی" را که دیگر وجود ندارد به خاطر نداشته باشند، ما، که چند سال پیشتر به دنیا آمده بودیم، آن را خوب به خاطر داریم که این محله با آن خانه های محقر و گلی و کوچک و در هم تنیده اش، با دکه های تا نیمه در زمین فرو رفته و دروازه های کلکینچه مانند و دیوار های شکسته و ریخته و کوچه های کثیف و خاک آلود و تاریک و باریکش تا یک دهه یا کمی کمتر از سقوط نظام شاهی در صد یا یک صد و پنجاه متری ارگ قرار داشت و فقیر ترین انسان های شهر در آن زندگی می کردند؛ انسان هائی که عمر شان در حمالی و سقائی و نوکری و چوب شکنی و کالاشوئی در خانه ها گذشته بود و هر روز با لباس های ژنده و بوت های پاره در نواحی ارگ و وزارت مالیه و وزارت معادن و صنایع از خانه به شهر و بازار و از شهر و بازار به خانه در تردد بودند.

مناطق دیگر کابل، مانند چنداول و عاشقان و عارفان و بابای خودی و بارانه و سراجی و هندو گذر و کوچه مرده شوی ها و گذر علی رضا خان و رکاخانه و باغ علی مردان و گذر سردار جان خان و... غالباً در یک کیلومتری ارگ نیز با مردمان پابرنه و ژنده پوش و فقیر آن، مانند مرادخانی مهر های بودند بر پیشانی سند بی مهری و کم کاری و بی تفاوتی های شاهان کشور ما نسبت به مردم و کشور و ضرورت تفکر برای تغییر.

بعد از فراغت از مکتب، شروع کار من به صفت مأمور دولت در مدیریت آب های تحت الارضی ریاست سروی آب و خاک وزارت زراعت در زمان جمعه محمد محمدی و میر اکبر رضا بود. تا آن زمان، طوری که من اطلاع دارم، حتی در درون ارگ برای فراهم کردن آب آشامیدنی سالم چاه عمیق وجود نداشت و تمام فامیل سلطنتی از آبی که توسط نل از پغمان به شهر، از جمله به ارگ انتقال داده می شد، استفاده می کردند و گرد های گل و بته ها و اشجار درون ارگ از آب کثیف، اما غنی از کود انسانی دریای کابل، که از منطقه ای به نام بند کلاه دوز ها، بعد از عبور از محله اندرابی و پارک زرنگار به ارگ می رسید، آبیاری می شدند.



به عکس بالا نگاه کنید. در تمام شهر کابل، تا زمان کودتای بیست و شش سرطان، حتی بعد از آن یگانه محل بازی برای اطفال در پارک شهر نو در شهر کابل بود. کسانی که با این نظر موافق نیستند، می توانند برای رد این نظر فقط یک میدان بازی دیگر را برای اطفال در شهر کابل، به استثنای آنچه در کودکانستان مؤسسه نسوان که برای اطفال چند فامیل متمول و سرشناس و متعلق به دربار مهیا شده بود، به رخ ما بکشند.

وقتی وضع شهر کابل، به عنوان پایتخت کشور چنین زار است، شما می توانید وضع سائر شهر ها و ولایات را پیش نظر تان بهتر مجسم کنید.

کسی که بخواد شهر کابل آن زمان را، که حیثیت پایتخت کشور را داشت، با شهر پشاور، یکی از عقب مانده ترین شهر های پاکستان، مقایسه کند و آن را بهتر از پشاور بخواند، به نظر نگارنده، باید از جمله بی انصاف ترین انسان ها خواهد بود. در کدام یک از پایتخت های جهان محلاتی مانند چنداول و باغ قاضی و تخته پل و انار فروشی و کوچه رنگریز ها و خرابات و خوابگاه و قصاب کوچه و... و مردمانی که در این محلات زندگی می کردند، وجود داشت؟ آیا این محلات را که هیچ تفاوتی با روستا ها نداشتند، از جهاتی حتی می توان روستا ها را به مراتب از این محلات زیباتر و قابل زندگی تر یافت، از نگاه شهری می توان جزء شهر به حساب آورد؟

به عکس زیر نگاه کنید. عکسی از یکی از بازار های پایتخت کشور در سال های ۱۹۶۰، یعنی چند سال قبل از سقوط نظام شاهی در افغانستان.



به عکسی از بند کلاه دوز ها، بین شاه دو شمشیره و پل باغ عمومی، مقابل مکتب تجارت و لیسه انصاری، جایی که به محل تفریح و شنا برای اطفال غریب و محلی برای کالاشونی یا ظرف شوئی برخی شهریان بی بضاعت شهر کابل تبدیل شده بود و قسمتی از آب آن برای سرسبزی ارگ به ارگ انتقال می شد، نیز نگاه کنید.



با چنین وضعیتی در کشور، که حاصل نامهربانی و غفلت زمامداران بی مهر ما در حق مردم بود، چگونه می توان کسی را که به هیچ وجه مستحق چنان برخوردی غیردوستانه نبود، کسی را که می خواست کشور و مردم را از این همه بدبختی و سرافکندگی نجات بدهد، با بی رحمی مورد انتقاد و عیبجوئی قرار داد و همه الله و بلاء را به گردن او انداخت؟

مگر می شود، با چه عذر و بهانه و توجیه گرئی، در برابر این گونه قضاوت های بیدادگرانه و واهی سکوت کرد؟ این کار از من، با همه ملاحظات و احترامی که نسبت به برخی از انسان ها دارم و خیلی عزیز هم هستند، هرگز و به هیچ عنوان ساخته نیست.

سه عکس بالا، به خصوص دو عکس بعدی:





و صد ها عکس موجود در یوتوپ و ده ها صفحه اینترنتی و گوگل و... واقعیت هائی را در مورد افغانستان، افغانان، همچنان شاهان و امرای بی غم باش و بزن و بروی کشور به ما بیان می کنند، که شاید صد ها کتاب و هزار ها مقاله نتوانند آن واقعیت ها را به تمام معنی و با جزئیات لازم و کامل بیان کنند. این عکس ها خوشبختانه از بی انصافی قلم که در دست یکی یک گونه زبان پیدا می کند و در دست دیگری به گونه دیگر سخن می زند، مبراء هستند. عکس هائی که هر نکته را مو به مو و یک به یک بیان می کنند. آن گونه که برای درک محتوا و پیام آن زیاد به اندیشیدن نیازی نخواهد بود، اگر کسی در پی یافتن و دانستن حقیقت باشد؛ یا کمی احساس داشته باشد - که اگر نباشد، خدا عطا کند!

۲۰۱۷/۰۷/۲۲